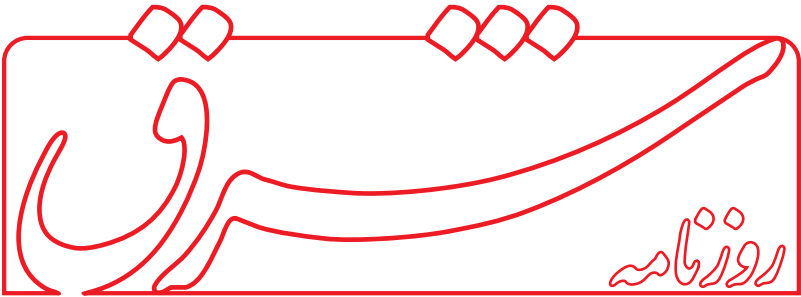




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۲-۸۸۶۵۴۳۹۰ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۰۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۰۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

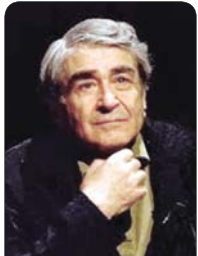
تهران : آذان ظهر ۱۳:۰۰ آذان مغرب ۱۹:۴۱ آذان صبح فردا ۵:۲۲ طلوع آفتاب ۶:۴۷



شنبه ۲۳ شهریور ۱۳۹۲ ۸ ذی‌القعدة ۱۴۳۴ ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۳۱ ۱۶ صفحه

باز گشت «سمندریان» به صحنه

شرق: از هفتم مهر، ماه نمایشی با عنوان «مخاطب خاص» در کافه تریای اصلی مجموعه تئاتر شهر آغاز می‌شود. این نمایش صفحه‌ای از زندگی زنده‌یاد حمید سمندریان را در سال‌هایی که به دلیل شرایط پیرامون خود از تئاتر فاصله گرفت و رستوران‌دار شد به تصویر کشیده است. «مخاطب خاص» نوشته و کارگردانی علی شمس با نقش آفرینی رضا مولایی، وحید آقاپور و نوامی کجرا می‌شود که هریک نقش هنرمندانی که در کنار استاد سمندریان بودند را بازی می‌کنند. در این نمایش، محور شخصیت‌ها زنده‌یاد استاد سمندریان، زنده‌یاد احمد آقاو و حمید لخیخته هستند.



از هر نظری ضرر

ماجرای قدیمی شل قرمزی و آقا کره



پوریاء عالمی

● امروز ماجرای شل قرمزی را برایتان تعریف می‌کنیم. وقتی قیمت طلا یکپو رفت بالا، مادر شل قرمزی مهریه‌اش را گذاشت اجرا و از بابای شل قرمزی جدا شد. منتها بابای شل قرمزی چون پول ندانست مهریه‌ی زش را بدهد، خانه‌ی ماشین و کلیه و چشم چیش را فروخت. ولی پول جور نشد. والا مردم وقتی ۴۰۰ تاناسکه مهری می‌کردند سکه بود. ۲۰۰ هزار تومان. الان ۵۰۰ تاسا سکه، سکه دانشی یکمیلیون و صد هزار تومان، می‌دانید چقدر می‌شود؟ ۵۰ میلیون تومان. خب بابای شل قرمزی، خانه و ماشین و کلیه و چشم چیش را فروخت و ولسی هنوز پول مهریه زش را جور نکرده بود. همین شد که بهش فشار آمد و جزو اسپه‌ی اجتماعی شد و افتاد زندان. مامان شل قرمزی هم پول‌ها را گذاشت توی چمدان و با زورو گارش را گرفتند و رفتند. شل قرمزی که دید سایه پدر و مادر بالای سرش نیست، رفت سوار «بی‌آرتی» شود تا برود خانه مادر بزرگش. اما هشت ساعت و ۱۰ دقیقه ایستاد و اتوبوس نیامد. یعنی یک اتوبوس آمد، اما از آدم دم در اتوبوس طوری بود که جانی‌اش شد. شل قرمزی نگاه کرد به باقی منتظران و دید سفره در ایستگاه اتوبوس پیر شده‌اند و یک نفر به دست رفته است. برای همین تصمیم گرفت با تاکسی برود ولی متوجه این اصل شد که تاکسی‌ها همه درستی می‌روند. دیگر شب شده بود و بدبختی ماه هم پشت ابر بود و خیلی تاریک بود. توی تاریکی، یک ماشین پورشه وارداتی که دلاران زحمت کشیده بودند و با پول دارو وارشد کرده بودند و دست بر قضا فرمان پورشه‌ها هم احواف داشت، جلوی پای شل قرمزی ترمز کرد و گفت: کجا میری؟ شل قرمزی گفت: من میرم خونه مادر بزرگم. و چون عقرس نشده بود، ناچار سوار شد. وقتی سوار شد رائنده گفت: من آقا کره که هستم. شما؟ شل قرمزی گفت: من شل قرمزی هستم. آقا کره گفت: طبق نقشه و آنچه در قصه گفته شده، الان من باید شما را بخورم. حضری؟ شل قرمزی گفت: من را بخوری؟ (و سریع عقل‌سرد شد و گفت) من به این لاغری را بخوری؟ آقا کره گفت: خب چه عیبی دارد؟ شل قرمزی گفت: من از شما خواهش می‌کنم اجازه بده برم خونه مادر بزرگم، که منم برم چیزهای خوشمزه بخورم. بعد که جاقی شدم چله چاقم میام و شما من را بخورید. آقا کره گفت: زکی من و زن شما؟ انگار خبر نداری. الان بنده مناتر از تبلیغات وسع هالیوود، بابوود، شکشو سیمما و ماهواره از جاق خوش نمی‌آید. باید لاغر باشی. ترک‌های، باربی، شل قرمزی کف کرد و گفت: بدبخت ظاهر بین. یعنی سواد و تحصیلات و هنر بات مهم نیست؟ آقا کره گفت: برو بابا و غش غش زد: زیر خنده شل قرمزی دید دم به تله دانه فکر کرد و گفت: آقا کره... آقا کره گفت: جالان؟ شل قرمزی گفت: حالا که سنتی دوست نداری، پس بگذار من بروم از مادر بزرگم پول بگیرم تا چند جا را پروتز کنم و ردیف شوم. بعد می‌آیم تو من و بخور. آقا کره که از این پیشنهاد خوش آمد. دیگر رسیده بودند به میدان فردوسی وقتی میدان فردوسی را رد کردند، شل قرمزی احساس کرد آقا کره دارد مسیر را اشتباه می‌رود و قصد دارد خفاش شبیازی دربیارد. شروع کرد که به جیب زن که «گرگ شب قصد سوه دارم... مکک... آقا کره زد تو رزم و زود گفت: چرا گولی‌بازی در میرای؟ اینجا پیچشمرن است. شل قرمزی گفت: خرودختی. جایش پیچشمرن است؟ آقا کره گفت: ای بابا، شهرداری این کارو کرده، من باید جواب پس بدم؟ اینجا پیچشمرنه این بل، یقواره را زدند که قسمتی از خاطره مشترک باک شود. دستشان هم درد نکند، جواب داد. شل قرمزی متقاعد شد. تو راه آقا کره گفت شهرداری کارهای عجیبی کرده به اتوان مدرس که رسیدند، بلبوردهای بزرگ را نشان شل قرمزی داد که شهرداری روشن شعارهایی نوشته بود، که بعد از یک روز زندگی توی دود و ترافیک و گرانی و تحریم، کلی بود تا هر کسی به مرز خود کشی برسد. آقا کره گفت: بیا، مثلا این شعار رو ببین: «افسوس پیر شدن را نخورید. خیلی‌ها از این نعمت محروم شده‌اند / شهرداری تهران» شل قرمزی گفت: اینکه یعنی، توی این شهر همه جوانمروگ می‌شوند؟ آقا کره گفت: والا بعد هم وقتی پیرمرد و پیرزن‌های ما، با یک حقوق بخورونمیر بازنشستگی توی خرج زندگی مالدند، وقتی چنین شعاری را توی اتوبان می‌بینند میدانی زیر لب چه می‌گویند؟ شل قرمزی زیر لب یک چیزی گفت. آقا کره گفت دقیقاً. شل قرمزی گفت: شما هم مرد بدی نیستی‌ها. وضعت هم که خوبه ماشینت هم که ردیفه فقط فرمات انحراف دارد. آقا کره گفت: بله خب، اگر شما هم جای اینکه بروی خونه مادر بزرگ غذا بخوری که جاقی‌تشی، بروی دکتر زیبایی، چندتا پروتز کنی که داف شوی، می‌توانیم آینده خوبی با هم بسازیم. شل قرمزی گفت: باشه. آقا کره گفت: پس بذل رنگ بزنم به بابام تو دویی، بگم داریم میام. شل قرمزی گفت: بزنم. بزم و زند و رفتند. مادر بزرگ شل قرمزی که کلی غذا پخته بود، وقتی دید شل قرمزی نیامد، از استرس زیاد مالموره را روشن کرد و قسمت هشتصد و نهمت «حريم سلطان» را تماشا کرد.

آموزشگاه آزاد سینمایی موج نو
باجموزرسمی ازوزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۹۰/۶/۱۵
بازیگری کارگردانی فیلمنامه نویسی
مدیر مسئول و مدیر آموزش: هوشمند ورعی
۸۸۸۸۹۶۷۰ www.mojenofilmschool.com

«مرغ سحر» پایان بخش شب اول کنسرت «همایون شجریان»

پسر در راه پدر

مرتضی محسن‌پور

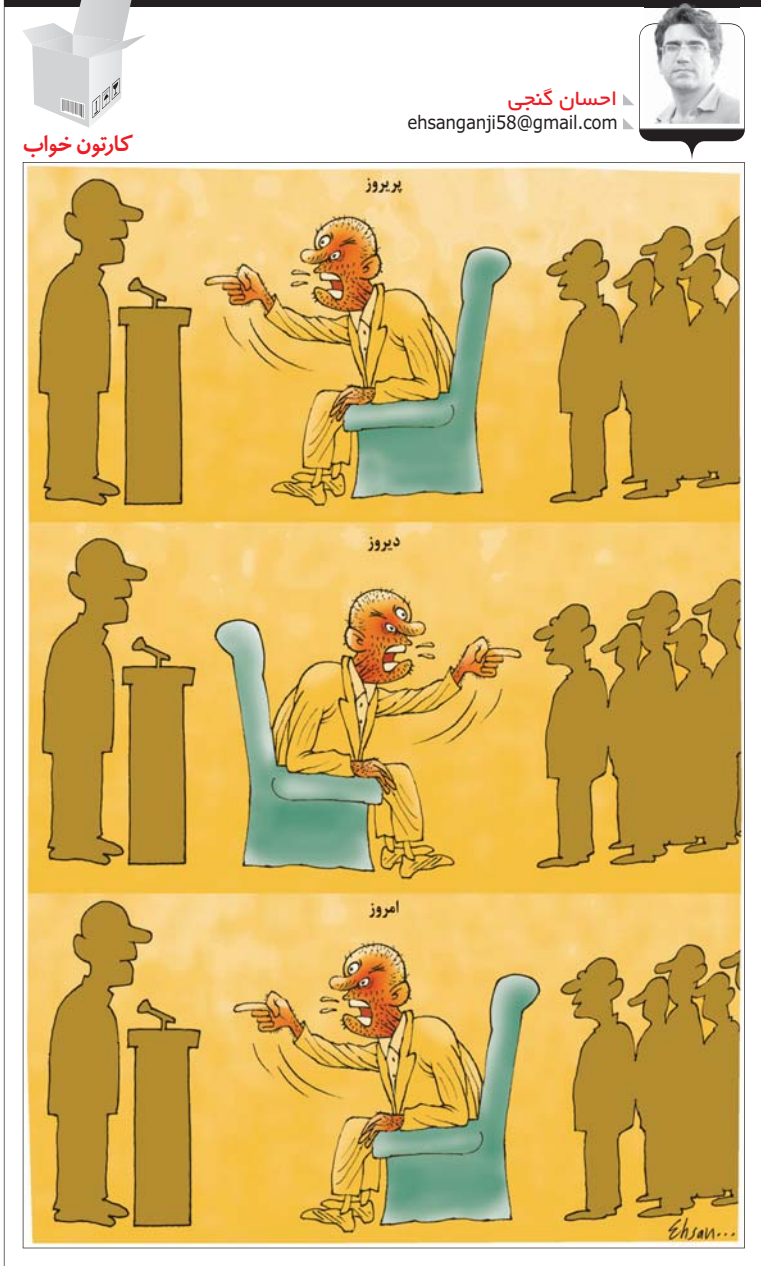
شب‌های شهرپور و خنکای نزدیک پاییز به کنسرت‌ها جان می‌دهد؛ به‌خصوص اگر این هوا با «هوای گریه» صدای همایون شجریان همراه شود. پنجشنبه ۲۱ شهریور، سالن همایش‌های برج میلاد میزبان اجرای همایون شجریان با همراهی ارکستر مجلسی تهران به رهبری بردیا کایراس شده بود. ترافیک روبروی درب ورودی برج میلاد که از ابتدای مسیر آغاز شده و تا بعد از سالن همایش‌ها هم ادامه داشت، نشان از استقبال فوق‌العاده از این کنسرت بود.

داخل سالن هم صندلی خالی به چشم نمی‌آمد و این امر نشان از آن بود که نام شجریان مانند همیشه، برطرفدار است. بی‌دلیل نبود که دست‌اندرکاران کنسرت، مجبور به تمدید دوباره این کنسرت شدند. کنسرت «هوای گریه» که در آن قرار بود قطعات دو آلبوم همایون شجریان «انسیم وصل» و «با ستاره‌ها» اجرا شود؛ دو



آلبومی که به عقیده بسیاری از دوستاندار موسیقی مهم‌ترین آلبوم‌های همایون به شمار می‌آیند. اما کنسرت پنجشنبه‌شب یک میهمان ویژه هم داشت: حسین علیزاده آهنگساز و نوازنده بنام موسیقی اصیل ایران که با استقبال گرمی از سوی حاضران و همایون شجریان همراه شد. سن مراسم با طرخی از خورشیدنگارهای ایرانی و رنگ‌های زرد و سیاه آراسته شد بود. اجرا با تصنیف «تو کیستی» با کلامی از فریدون مشیری آغاز می‌شود. «تو کیستی که من اینگونه بی‌تو بی‌تایم» شب از هجوم خیالت‌نمی‌برد خلوام- آغاز کنسرت با این قطعه فضایی افسون‌کننده را پدیدار می‌کند و سکوت تمام سالن را فرامی‌گیرد. قطعه نخست بسیار مورد توجه حاضران قرار می‌گیرد. اجرای زیبای اعضای گروه از همان ابتدا مورد توجه قرار می‌گیرد. دومین قطعه تصنیف، «خانه سودا» بسا شعری از مولانا، قطعه‌ای در دستگاه همایون که بارها آن را شنیده‌ایم، ولی این بار شنیدن آن در کنسرت لذتی دوجنجان دارد. در میانه تصنیف نیز ساز و آواز خواننده با مطلع شعر «درون خلوت ما غیر در نمی‌گنجد» برو که هر که نه یار من است یار من است» فضایی بی‌نظیر را به وجود می‌آورد. تانگفته تمام صدای شفاف سازها همراه با صلابرداری خوب سبب شده تا صدای تمامی سازها به گوش برسد. قطعه سوم که از راه می‌رسد، بسیاری از منتظران را شادمان می‌کند. تصنیف «هوای گریه» که بعد است حتی کسی که علاقه چندانی به موسیقی ایرانی ندارد نیز آن را شنیده باشد. قطعه‌ای با شعر باتوی شعر ایرانی سیمین بهبهانی که محمدجواد ضرابیان آن را در دستگاه همایون جاودانه کرد. لحظاتی پس از آنکه گروه، شروع به نواختن سازها می‌کند، جمعیت حاضر با تشویق پرشور از آنها استقبال می‌کند، «بستام به کس دل- بسته کس به من دل- جو تخته‌پاره بر موج- رها رها رها رها» همایون که شروع به خواندن می‌کند عده‌ای هم با او زمزمه می‌کنند. اوج تصنیف هم که می‌رسد عده بیشتری با خواننده هم‌خوانی می‌کنند. «ستاره‌ها نهفته... در آسمان ابری... دلم گرفته ای دوست... هوای گریه با من» بی‌دلیل نبود که نام کنسرت «هوای گریه» بود. قطعه که به پایان می‌رسد همگی برمی‌خیزند و از خواننده و گروه با تشویق‌های پیاپی تقدیر می‌کنند. پس از شنیدن سه تصنیف تقریباً غمناک، «افسوسگر» با حال و هوایی شادتر ما را همراه خود می‌کند.

«تو که بالا بلند و تازنینی تو که شیرین لب و عشق آفرینی» همراهی همایون با تصنیف سسروده فریدون مشیری و حضور بررنگ سازهای کوبه‌ای و تکنوازی‌های زیبای کمانچه به کلی فضای حاکم بر سالن را عوض می‌کند. کنسرت «هوای گریه» همایون شجریان امشب ۲۳ شهریور ماه هم در سالن همایش‌های برج میلاد، بر گزار خواهد شد و سپس از تمدید برای ۲۸ شهریور برای شب ۲۹ شهریور هم تمدید شده است.



یادمان

برای «محمد چرمشیر» و زادروز فرخنده‌اش

حضور ستایش برانگیز

نمایشنامه‌نویسی است که بیشترین ارتباط را با کارگردان‌های آثار خود پیدا می‌کند، تا جایی که ایده آنها را مبدل به نمایشنامه می‌کند و به گونه‌ای از نمایشنامه‌نویسی اجرایی یا پیش‌کارگردانی شده می‌رسد که در نوع خود بسیاری نو و مدرن به نظر می‌رسند.

او شاید تنها نمایشنامه‌نویسی باشد که تا به این حد هم‌باز و هم‌اهنگ با کارگردان آثارش است و به همین علت تنها کسی است که آثارش را کارگردانی شده می‌نویسد و از این بابت نمایشنامه‌نویسی است با فهم و درک بالایی از کارگردانی تئاتر. نمایشنامه‌های او از دایره ادبیات صرف بیرون می‌زنند و وارد جهان تئاتر و اجرا می‌شوند. به همین دلیل او تا امروز به نمایشنامه‌نویسی با حضور دارد. حضور تو در صوب این سنگلاخ دیار مرا نعمتی شد فراح*

شعر از نظامی



حسین کیانی نویسنده و کارگردان تئاتر

تردیدي ندارم که «محمد چرمشیر» وفادارترین و پرکارترین فرد از نسل سوم نمایشنامه‌نویسان ایرانی است. وفادار از این بابت که جز نمایشنامه نوشتن و تدریس نمایشنامه‌نویسی کار دیگری نمی‌کند و پرکارترین هم از این بابت که حجم بسیاری از نمایشنامه‌های ایرانی دوده‌ه اخیر از نمایشنامه‌های او تشکیل شده است. جز این دو خصلت که داشتنش آرزوی هر کسی می‌تواند باشد، جرأت و جسارت و تجربه‌گرایی بودن «محمد چرمشیر» از او نویسنده‌ای ساخته که در هر اثر تازه‌ای که خلق می‌کند باید منتظر اتفاق تازه‌ای باشیم. گذشته از اینکه این اتفاق را با سنجیدم یا خیر، نفس این اتفاق مهم است که برای ادامه حیات نمایشنامه‌نویسی ما امری محتوم است و گذشته از همه اینها «چرمشیر»

از لندن تا تهران

عبور از تنگه بُسفر

میا زوارهای

که بر لبه خنکای ایستاده و در آن سه نفر به سرعت مشغول سرخ‌کردن ماهی هستند و ساندویچش را تازه‌تازه دست مردم می‌دهند. عده زیادی جمع شده و تندتوند می‌خرند. در دریا چپاری‌های کوچک پلاستیکی گذاشته‌اند که می‌شود بر آنها نشستند و ساندویچ را همان‌طور برنشاط و اطرافمان خیلی به چشمم شبیه ایرانی‌ها هستند. همان‌طور برنشاط و پریه‌ها و پر سروصدا از غنای‌شان لذت می‌برند و بچه‌ها اطرافشان می‌پلکنند و بازی می‌کنند. در تاریکی شب، در نور چراغ دستفروش‌ها از راه میان بساطشان عبور می‌کنیم و از یکی‌شان شالی می‌خرم. بعد دوباره میدان تقسیم است که مقصد شبانه‌مان می‌شود. شاید می‌خواهم بیشتر و بیشتر به یاد بیاورم و به خاطرم بسپارم که چطور فضای عمومی می‌تواند عرصه بیان خواسته‌های مردمی شود تا شهر دردمند به صاحبان واقعی‌اش به ساکنانش باز پس داده می‌شود. دیروقت به خانه می‌رسیم. ندا و مهدی خوابیده‌اند. سین هم در کاناپش آرام می‌گیرد. من اما لب‌لب‌هایم را پوشیده‌ام. کولام را بستام و از هیجان و اضطراب فردا، که در اتوبوسی به سمت تهران خواهم نشست و بخش پایانی سفرم آغاز خواهد شد، تمام شب مثل مرغ بر کنده دور خانه می‌چرخم.

«لف نیکالایو یوج تالشتوی» ۱۸۵ساله شد

زادایادعالیجناب رمان



حمیدرضا آتش‌نرا آب

● سرورن گرامی، شما خوب نگاه کنید، بردارید و حتی در توفقی کوتاه بنگرید تا چه اندازه می‌شد پس از دیوانه مطلق‌ی چون گوگل در روسیه به‌شوی‌های دیگر نوشتا! اصلاً به‌طور می‌شد، پس از پوشکین کبیر و گوگل، هم در نهایت جدیت، هم در غایت منطق و هم در اوج ذقت و شور و دلهره نوشت و باوجود ایشان نه‌تنها در ادبیات سرزمین خود که در ادبیات جهان محبوب‌ترین شد!

این لِف تالشتوی است. اوست که سعی دارد تا هر اندیشه خلق‌الساعه‌ای را حتی تابه‌تاهیش پاس دارد و پیش نرذ، تمام جزئیات را توضیح و بسط دهد. هیچ بازی کلامی دست‌کم چیزی نظیر نیکالای گوگل - در نثر تالشتوی نیست. هیچ تصویر ناگهانی نامفهومی نیز حضور ندارد. آن اتفاقی که گاهی در اینجا و آنجا می‌ماند، همان‌ها تالشتوی سرک می‌کشند، اساساً چیزی سواى آن سوی جهنمی زندگی است که گوگل بزرگ نقش می‌زد. اگر در گوگل به‌نظر می‌رسد همه چیزی از دست می‌رود، از این‌رو است که وی از روی عمدی مشخص همه چیز را بر پدیده‌ای بی‌ارزش و ریز متمرکز می‌کند و نمی‌گذارد و نمی‌خواهد که خواننده درباره چیز دیگری بیندیشد. این است که با از دست رفتن آن شل کوچک، همه‌چیز انگاری از دست می‌رود و در پس این همه، انسان نه‌تنها متعالی‌تر نمی‌شود، بلکه به شبی‌ی خوفناک تبدیل می‌شود که شاید در خیابان‌ها دیگران را رخت می‌کند و شل‌هاشان را می‌دزدد. این همان سوی جهنمی است، حیات دارد و امروز ما شاید بیش از دوران گوگل هم ملموس است و بنابراین گوگل هم زنده است و این حقیقت پنهان نمی‌شود، جایی نمی‌رود و گویا هم نخواهد رفت. اما شما خوب نگاه کنید، بردارید و در توفقی کوتاه بنگرید پس از افسانه‌ای چون گوگل تا چه اندازه می‌شد در ادبیات، مانند عالیجناب تالشتوی، هم‌زمان در نهایت جدیت و جنون بود و بی‌آنکه از سوی رازآلود حیات محبت کنی، همه‌چیز را عینا و علنا همه‌چیز را خودیه‌خود به وجود بیاوری!

تالشتوی مضامین را دنبال نمی‌کند، دنبال پیش‌آمدی نیست، همه چیز از سر اتفاق است و اتفاقاً اینجا اتفاقات همه در اوج جدیت و پذیرش و منطقند؛ هم آتاکاری‌نیا و هم ایوان ایلیچ و هم همه مخلوقاتش... اما این آقای تالشتوی ما - آن‌کس که در طول حیاتش توانست دست‌کم ۲۰ آدم متفاوت باشد و تکت‌ان آدم‌ها را در طول حیات کوتاهشان در اوج ممکن خود زندگی کند - هدفش چه بود؟ هدفی تالشتوی کاملاً چیز دیگری بود. هدفش این بود که به‌شکلی هنرمندانه از انسان برای انسان بگوید، اینکه در برابر رسالت انسان و جایگاهش چیست، اهمیت انسان در چیست و هدف انسان چیست؟ اینکه در سیمای قهرمانانش بگوید چه‌طور روی زیست و اساساً چگونه باید ادراک کرد؟ پیش از او و حتی پس از او نویسنده‌گان اگر هم چنین هدفی پیش‌روی خود داشته‌اند، آن را به‌شکلی موالایی نشان داده‌اند و همین بوده که از منظر خوانندگان هوشار اغلب این دم خروس بلافاصله از سبکشان بیرون زده، و این امر چه نولایی را که به نقالان و اندرگویی‌ها کفرچه‌بدل نکرده است! تالشتوی هرگز اینگونه نبود و اگر هم از سکوی آن اهداف بلندش نوعاً به‌شکلی از موقعه‌گر تبدیل می‌شود، این نتیجه طبیعی حرکت اوست و بیهوده هم نیست که مبراد و مری می‌شود. انگار که مثل کودکی رشد می‌کند و در چشم‌ه‌پرزده‌نی آنچه را از مری خود آموخته کناری می‌گذارد و از آن پس دیگر در هیات انسانی رشدیافت‌تر می‌نویسد و همه آن اوچودی که در گذشته بوده را یکسر فراموش می‌کند و اینها فرایندی بسیار جدی است. او خیلی بی‌پدیل و جدی خواند و فرارگرفت و بی‌اندازه هم جدی نوشت و همواره بدون نیاز به مثال‌زدن‌ها و الگوبرداری‌ها و نوعی از قصه‌یافتی...

می‌گویند آدمی هرچه بیشتر سعی در ارایه خود کند، از حقیقت فاصله بیشتری خواهد گرفت. امسا امروز جای هیچ حرفی نیست که همین جناب آقای تالشتوی - که گویمی می‌خواست چون خالق همه چیز را دیگر بار از بالا بیافریند - از بزرگ‌ترین فرزندان بشر بوده است و عظمت او تنها از این‌رو نیست که انسان دوستی خود را در زیرباین و مالدگارترین قاب‌های جهانی ارایه کرده، بلکه بزرگی او در این است که همواره کوشید زندگی‌اش با فکر و عقایدش یکسان باشد. بیهوده نیست که شهرت عالمگیرش در دو دهه پایانی حیاتش به چنان مرتبه‌ای رسید که از مرگ ولتر به بعد هیچ ادیبی تا به این رفعت نرسیده بود و بیهوده نیست که افسون آفریده‌های نظیر جنگ و صلح و آتاکارنیا و رستاخیز و مرگ ایوان ایلیچ سونات کروتسور - تا ابد بشریت را مبهوت خود کرده است. اینها نه‌فقط شاهکارهای فلسفاتی از ادبیات روسی که رمان‌هایی هستند متعلق به همه جهانیان؛ رمان‌هایی راهگشا که بیش از هر رمان دیگری عرصه و افق آثار داستانی را وسعت بخشیدند.

کافی است شما یکی از این آثار را خوب نگاه کنید و بنگرید که تا چه اندازه می‌شد مالموق انسان نوشت و از آن پس همدستان خواهیم بود که تالشتوی غول‌آساترین اسلانی بوده که پای بر سرزمین روسیه داشته است. تالشتوی سرتاسر زندگی در پی حقیقت گشت و در حقیقت هم چیزی نشانمان نداد. این آقا، عالیجناب رمان جهان است! لِف نیکالایو یوج تالشتوی است! او صدوهشتاد و پنج‌مین سال زادروزش را بر این زمین سردمان گرامی بداریم!